

نگاه تبدیل به نگاهی شود که مردم به مرگ داشته باشند؟

مرگ دغدغه همیشگی من بوده است. حالا که پا به سن گذاشته‌ام، اما زمانی که جوان یا نوجوان هم بودم مرگ دغدغه‌ام بوده و یک هراسی از آن داشتم. به همین علت خیلی به مرگ فکر می‌کردم و شاید برای گریز از آن هراس سعی کرده‌ام و کماکان هم سعی می‌کنم تا بتوانم یک دوستی با آن برقرار کنم که ترس و واژه‌اش کمتر شود. در عین حال به نظر من در همه مسائل جدی دنیا و در همه لحظات و آنات زندگی انسان، هر چقدر جدی یا غم‌انگیز، رگه‌هایی از شوخی وجود دارد. همانطور که هروقت مشغول گفتن و خندیدن هستیم ممکن است یک خاطره غم‌انگیز یا یک حس بد هم پس ذهنمان باشد، یعنی به نظر من این‌ها از هم جدا شده نیست و در واقع بازتاب این دو در فیلم به این شکل نمود پیدا کرده است.

اتفاق بسیار خوبی که برای این فیلم افتاده این است که توجه جامعه روانشناسی و مردمی که مطالعه روانشناسی داشتند، خصوصا پس از اینکه فیلم در فضای مجازی پخش و وایرال شد به سمت آن جلب شد. در زمان نوشتن این فیلم کپ و گفتمانی با روانشناسان داشتید و مشورتی از آن‌ها گرفتید یا این سبک و فلسفه‌ای که فیلم دارد، فلسفه‌ای است که نمود شخصی دو نویسنده کار است؟ همانطور که می‌گویید جامعه روانپزشکی و روانشناسی به من، ایمان صفایی و این فیلم خیلی لطف داشتند که از این اتفاق بسیار زیاد خوشحال هستم اما خیر، همانطور که پیش‌تر گفتم این فیلم حاصل سلاقی، عقاید، اعتقادات و زندگی ما دو نفر بوده است. تفکری در ذهن ما درباره مرگ وجود داشت و از ترس‌هایمان به این نگاه درباره مرگ رسیدیم و در نهایت خروجی شکل گرفت.

شخصیت جهان در دیگر آثار شما هم به نوعی حضور دارد: آدمی که یله و بی‌غل و غش است. فکر می‌کنید در دهه‌ای که گذشت و در حال حاضر در اواخر آن هستیم، این سبک از آدم‌ها چقدر در جامعه واقعی وجود دارند؟ به دلیل وضعیتی که در جامعه پیش آمده میزان خشونت‌ها بالا رفته و آدم‌ها ناخودآگاه آنقدر که باید آرام نیستند. برای شخصیت پردازی در معاشرت‌ها و برخورد‌ها بتان نمود چیزی بوده که آنقدر برای شما واقعیت پیدا کرده است؟ بله، نمود یک چیز که خیر ولی دوست و

رفیق و افرادی که آدم دور و بر خودش می‌بیند تاثیر دارند. زمانی که درباره یک شخصیت می‌نویسی از هر کسی یک بخشی را برمی‌داری و استفاده می‌کنی، در واقع خودآگاه و ناخودآگاه این اتفاق می‌افتد.

چیزی که برای من ویژگی شما محسوب می‌شود این است که زندگی‌تان یک معنایی پیدا کرده است. معنایی که راجع به مرگ، زندگی و رفاقت در کارهای شما و حتی در «کتاب باز» خیلی نمود دارد. شما به دنبال یک معنایی رفته‌اید و این مساله در آدم‌ها خودآگاه نیست و به واسطه یک سری از اتفاقات پیش می‌آید. اینکه شما احساس کردید زندگی‌تان دچار یک معنایی شده، تقسیم شده، در این دهه اتفاق افتاد یا از قبل شروع شده بود؟

سوال سختی است و تا به حال این‌طور به آن نگاه نکرده بودم. در واقع شما این را درباره من می‌گویید اما خودم به این شکل به آن فکر نکرده بودم. من فقط می‌دانم که من و ایمان صفایی که چندین سال است با هم می‌نویسیم، بر اساس اعتقادمان می‌نویسیم. در واقع شوخی‌هایی که می‌نویسیم، مدلی است که دوست داریم و جدی هم که می‌نویسیم، همان مدلی است که به آن علاقه داریم. ممکن است خیلی از آن‌ها هم اشتباه باشد و یا درست نباشد اما سعی می‌کنم نگاهی که به زندگی دارم در کارهایم ساری و جاری باشد. در طول زندگی آدم یک نگاهی شکل می‌گیرد که خودش خیلی متوجه آن نیست.

یک سری رنج‌ها که در طول زندگی اتفاق می‌افتد، بسته به کوچکی و بزرگی، نگاه انسان را نسبت به زندگی متفاوت می‌کند. بزرگ‌ترین رنجی که برای شما این نور را ایجاد کرده چه بوده است؟

من زمانی که مادرم را از دست دادم بسیار غصه خوردم. اگر چنین چیزی منظور تان است، آن اتفاق مهم، و رنج بزرگی در ذهن من بود. هر شخصی پدر یا مادرش را از دست بدهد طبیعتاً برایش اتفاق بزرگی است.

منظورم این است که شما یک فلسفه زیستی برای خودتان دارید و آن فلسفه در کارتان وجود دارد.

من فکر می‌کنم اگر فلسفه‌ای دارم که خیلی امیدوارم داشته باشم و خیلی تلاش می‌کنم تا آن را داشته باشم؛ در تمام زندگی‌ام با هر کسی که صحبت کرده‌ام، هر چه خوانده‌ام و هر چه دیده‌ام، هر چه شنیده‌ام، هر جا

رفته‌ام، هر بلایی که سرم آمده، هر اتفاق خوبی که بوده، حتی همین لحظه که با شما مشغول گفت‌وگو هستیم، همه این‌ها در آن دخیل بوده است.

«در واقع می‌شود گفت که صیاد خوبی هستید؟»

این‌ها لطف شماست و خوشحالم که این را می‌گویید.

یک اتفاقی که در «کتاب باز» افتاده این است که شما مجری نیستید و این را بارها گفته‌اید که دوست ندارید مجری باشید. نکته‌ای که در مجری‌ها وجود دارد این است که گاه‌ا بر حرفی می‌کنند و مسائلی شبیه به این در اجرای شما اتفاق نمی‌افتد، یعنی سکوت‌های زیادی حین اجرا دارید. خودتان درگیر تفکر می‌شوید یا می‌خواهید شبیه دیگر مجریان نباشید؟

خیر، همان‌طور که گفتید من مجری‌گری بلد نیستم. جذابیت «کتاب باز» برای من این بود که قرار است با آدم‌های مختلفی درباره کتاب صحبت شود، بنابراین باید گوش بدهم تا ببینم چه می‌گویند. مهمان‌های ما مهمان‌های خیلی خوبی هستند و صحبت‌های آن‌ها در اکثر قریب به اتفاق مواقع برای من شنیدنی است. با بعضی از حرف‌ها هم اگر موافق نیستم برآیم جدید است. بعضی از حرف‌ها تایید مسائلی است که به آن فکر می‌کردم و بعضی‌های دیگر تکذیب است، بعضی صحبت‌ها ورود به یک دنیای جدید است و با بعضی صحبت‌ها مخالف هستم؛ بنابراین همه این‌ها جای فکر و گوش کردن دارد. همان‌طور که گفتم مهمان‌های ما اکثراً کارشناس کار خودشان هستند و حرف‌های آن‌ها برای من خیلی شنیدنی است.

این شکل روایتی «کتاب باز» که در واقع در آن برای دانش‌افزایی از روایت استفاده می‌کنید؛ چیزی است که با هم در اتاق فکر به آن رسیده‌اید یا به شما می‌گویند که این‌طور باشد؟ ما یک تیمی داریم که خیلی با هم هماهنگ شده‌ایم. محمدرضا رضائیان که تهیه‌کننده است، افشین صادقی‌زاده که سردبیر ما است و باقی بچه‌های تیم. در واقع زمانی که مهمان انتخاب می‌شود، اول سردبیر برنامه ما با او گفت‌وگو می‌کند. من سعی می‌کنم در اتاق نباشم که صحبت‌ها و حرف‌ها را نشنوم تا هم فضا برای من از قبل آماده نشده باشد و هم مهمان یک بار در حضور من صحبت‌هایش را نگفته باشد و همه چیز جدید باشد اما سردبیر به من می‌گوید که فضای مهمان